

شواهد ۶۰ واژه گویشی خراسان بزرگ در پنج متن کهن فارسی

محمدامین ناصح*

استادیار گروه زبان انگلیسی و زبان‌شناسی دانشگاه بیرجند، خراسان جنوبی، ایران.

چکیده

هدف این مقاله، ردیابی واژه‌های گویشی خراسان بزرگ در چند متن کهن فارسی است تا نشان دهد کاربرد آن‌ها تا به امروز در گفتار مردم این سامان جاری است، اما در فارسی معیار وجود نداشته‌اند یا به فراموشی سپرده شده‌اند. شناخت این واژه‌ها در گویش‌های خراسانی، مسئله درک برخی از متون کهن فارسی دری را برطرف می‌سازد. متون مورد نظر عبارت‌اند از رساله داروشناسی *الابنیه عن حقایق الادویه* (اواخر سده سوم)، *تاریخ بیهقی* (سده چهارم هجری)، *تفسیر عرفانی کشف الاسرار و عده‌الابرار* (سده پنجم هجری)، *متن عرفانی طبقات الصوفیه* (سده پنجم هجری) و *ارشادالزراعه* در کشاورزی (اوایل سده دهم هجری). فارسی در استان‌های سه‌گانه خراسان به گویش‌های چندی تکلم می‌شود که برخی دارای اختصاصات واژگانی و بعضاً دستوری ویژه‌ای می‌باشند و از گونه معیار دورتر هستند. زبان فارسی در بخش‌های وسیعی از نقاط مرکزی و جنوبی خراسان بنا به سوابق تاریخی و به دلیل دوری از مرکز و یا واقع شدن در جوار بیابان لوت، کم‌تر دچار آمیختگی با دیگر زبان‌ها می‌شوند و عموماً واژه‌های فارسی اصیل خود را حفظ می‌کنند و از گونه معیار کم‌تر تأثیر می‌پذیرند. از آن سو، گویش‌های مختلفی از فارسی در افغانستان متداول است که از آن جمله می‌توان به تاجیکی، هراتی، کابلی و هزارگی اشاره کرد. با وجود جدایی مناطق غربی افغانستان از خراسان در کم‌تر از دو سده اخیر، اشتراکات زبانی و گویشی قابل‌توجهی میان مردم دو سوی مرز در نواری به طول حدوداً ۵۰۰ کیلومتر برقرار است. تاکنون نقشه گویشی جود ندارد که در آن مرزهای گویش‌های فارسی شرق ایران و غرب افغانستان مشخص شده باشد، و لذا پژوهنده لاجرم برای تکمیل بررسی واژگانی خود به گویش‌های فارسی رایج در افغانستان نیز نظر داشته و در این باره از اطلاعات گویشی دانشجویان افغانی ساکن در دانشگاه بیرجند بهره برده است. پژوهشگر واژه‌های مورد نظر را که در حاشیه یک تحقیق میدانی در زمینه بررسی تطبیقی گویش‌های مرز شرقی ایران استخراج نموده بود، جست‌وجو کرده و ذیلاً ۶۰ نمونه از موارد منتخب را به ترتیب حروف الفبای فارسی همراه با معنای آن به همراه درج شاهد مثال مربوط و نیز اشاره به محل کاربرد فعلی آن در شهرهای خراسان بزرگ، مدخل کرده است.

واژه‌های کلیدی:

متون ادبی کهن فارسی
گویش‌های فارسی
خراسان
گویش‌های فارسی
افغانستان
بررسی واژگانی

تاریخچه مقاله:

دریافت: ۱۰ آذرماه ۱۴۰۱

پذیرش: ۱۰ اسفندماه ۱۴۰۱

* آدرس ایمیل نویسنده مسئول: amin_nasseh@birjand.ac.ir

۱. مقدمه

گویش‌های امروز خراسان به لحاظ تاریخی، عموماً گونه‌هایی از زبان فارسی دری هستند (یارشاطر، ۱۳۳۶: ۲۶). در اواخر دوره استیلای ساسانی بجز فارسی میانه از زبان دری نیز به عنوان زبان محاوره رایج در دربار و در پایتخت نام برده شده است. البته بنا به قولی، زبان دری صرفاً گونه تحول‌یافته‌تری از فارسی میانه بود که از آن زمان به فارسی نو (فارسی متون اولیه پس از اسلام) شباهت داشت و به عنوان زبان ارتباطی مشترک در خراسان نیز به کار می‌رفت (لازار^۱، ۱۹۹۴: ۲۶۳). گویند پیدایش زبان دری احتمالاً در سده پنجم میلادی در نتیجه انتقال فارسی میانه گفتاری به نواحی شرقی ساسانیان و آمیختگی آن با زبان‌هایی چون پارسی ایجاد شده است (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۱۶۲). با ورود اسلام به ایران، محدوده فارسی دری به دلیل مناسبات تجاری گسترش یافت و لذا گویش‌های میان‌ری و خراسان به استثنای ناحیه سمنان در اثر استیلای فارسی دری از میان رفت.

المقدسی در کتاب *احسن‌التقسیم فی معرفه‌الاقالیم* با ذکر برخی از جزئیات به بیان تفاوت‌های زبان ساکنان اقلیم خراسان پرداخته است (المقدسی، ۱۹۶۷: ۳۲۴-۳۲۵). او زبان مردم بخارا را دری دانسته است که نامه شاهان به آن نوشته می‌شد و درباریان نیز به آن گفت‌وگو می‌کردند (المقدسی، ۱۹۶۷: ۳۳۵-۳۳۶). با استقرار حکومت‌های مستقل ایرانی در خراسان و ماوراءالنهر، زبان فارسی دری به عنوان زبان درباری و اداری رایج شد و سپس به تشویق حاکمان ایرانی چون یعقوب لیث صفار زبان شعر و نثر آن نواحی شد. مدتی بعد شعری چون رودکی، دقیقی، فردوسی، کسایی و مانند آن‌ها آثاری به این زبان سروده و به رشته تحریر درآوردند. این‌گونه بود که فارسی دری به صورت یک زبان رسمی درآمد (صفا، ۱۳۶۳: ۱۶۳-۱۶۵). لذا زبان فارسی دری که خاستگاه آن خراسان بود، در عالم اسلام پس از زبان عربی، خدمات گسترده‌ای به فرهنگ اسلامی کرد و امروز گویش‌های فارسی موجود در خراسان منشعب از زبان دری محسوب می‌شود (مینوی، ۱۳۳۳: ۶۲-۷۷).

امروز زبان فارسی در خراسان به گویش‌های مختلفی تکلم می‌شود که برخی به فارسی معیار نزدیک هستند و بیش‌تر قابلیت درک متقابل دارند و بعضی چنین وضعیتی ندارند. گویش‌های فارسی شمال خراسان (مانند شهرهای بجنورد، قوچان، اسفراین، درگز و شیروان) به دلیل آمیختگی گسترده با زبان اقوام مهاجر کرد و ترک، از یک‌دستی کافی برخوردار نیست. از آن سو، اغلب گویش‌های نقاط مرکزی و جنوبی خراسان به علت قرار گرفتن در حاشیه کویر و دوری از مرکز، کم‌تر دچار آمیختگی ساختاری شده و عموماً واژه‌های اصیل خود را حفظ می‌کنند.

لذا استان‌های سه‌گانه خراسان، وسیع‌ترین ناحیه‌ای از کشور ایران محسوب می‌شوند که در آن به زبان فارسی تکلم می‌شود. گویش‌های فارسی رایج در این ناحیه، ارتباط تنگاتنگی با فارسی دری دارند (نجفیان، ۱۳۹۱). کلباسی گویش‌های منطقه خراسان را ذیل زبان‌های ایرانی نو جنوب غربی قرار داده است. ایشان گونه‌های زبانی

¹ G. Lazard

چون سبزواری، نیشابوری، کاخکی، قاینی و بیرجندی را در زمره گویش‌های منطقه خراسان آورده است، اما در عین حال مشهدی را لهجه‌ای از زبان فارسی معیار دانسته است (کلباسی، ۱۳۸۸: ۳۵). گفته شد که امروز جمعیت فارسی‌زبان، بیش‌تر در نواحی مرکزی و جنوبی خراسان بزرگ ساکن هستند. در سده‌های اخیر در قسمت‌های شمالی خراسان، تعدد قومی - زبانی بیش‌تر شد که شمار جمعیت کرد و ترک‌زبان بر شمار جمعیت فارسی‌زبان غالب است. با وجود وسعت جغرافیایی و جمعیتی استان خراسان رضوی، تعدد گویش‌های خراسانی در این استان با فارسی‌زبانان استان خراسان جنوبی برابر است. گویش‌هایی چون قوچانی، سبزواری، نیشابوری، اسفراینی، تربتی (تربت‌حیدریه و تربت‌جام)، گویش خواف، گناباد در خراسان رضوی و نیز بیرجندی، قاینی، طبسی، گویش فردوس در خراسان جنوبی نمونه‌هایی از تعدد گویش‌های خراسانی محسوب می‌شوند (ناصر، ۱۳۸۶).

هدف این مقاله، بررسی واژه‌های گویشی خراسان بزرگ در چند متن کهن فارسی است تا نشان دهد کاربرد آن‌ها تا امروز در گفتار مردم این سامان جاری است و در فارسی معیار به فراموشی سپرده شده‌اند. گویش‌های مورد نظر در خراسان بزرگ صرف‌نظر از تقسیمات رسمی سیاسی و جغرافیایی، اصطلاحاً به گویش‌های جنوبی (پایین‌تر از مشهد) مشهور هستند. با وجود استقلال و جدایی مناطق غربی افغانستان از ایران، عدم تطبیق مرز زبانی با مرز جغرافیایی در سرحدات شرقی کشورمان کاملاً مشهود می‌باشد و اشتراکات زبانی و گویشی قابلی میان مردم دو سوی مرز در نواری به طول ۳۳۷ مایل (بیش از ۵۰۰ کیلومتر) برقرار است. لذا نگارنده لاجرم برای تکمیل این پژوهش به گویش‌های فارسی رایج در افغانستان نیز نظر داشته و از اطلاعات گویشی دانشجویان افغانی ساکن در دانشگاه بیرجند بهره برده است.

مطالعه لغاتی که در گویش‌های فارسی خراسان آمده به روشن‌شدن اشتقاقیات واژگانی و نیز معنی بعضی کلمات مبهم که در متون کهن فارسی آمده‌اند، کمک فراوانی می‌کند؛ چرا که فارسی قدیم بخش‌های وسیعی از ایران از حیث آوایی به دری رایج در افغانستان امروز شباهت‌های زیادی داشته است. همان‌گونه که متون تفسیری یا موضوعات دیگر تألیف‌شده در بخارای قدیم و پیرامون آن برای یک محقق عصر حاضر تا حدی ناآشنا می‌نماید و پاره‌ای از الفاظ آن نامأنوس و غریب و حتی جمله‌بندی و چگونگی کاربرد افعال در نظرش عجیب است، فارسی گفتاری آن نواحی نیز در عصر حاضر چنین صورتی دارد. راهگشای پژوهشگران برای رفع شبهات، عمدتاً لغت‌نامه‌های هندی است و البته بدیهی است که بسیاری از معانی مندرج در این فرهنگ‌ها از روی گمان و متناسب با قرائن جمله و محل کاربرد واژه برگزیده شده‌اند که چندان قابل دفاع نیست و بهتر آن است که به صورت زبان فعلی مردمانی مراجعه شود که این لهجه‌های فارسی را زنده نگه داشته‌اند.

به عنوان مثال، واژه «kefæf» که در اغلب گویش‌های مرزی شرق ایران چون بیرجندی، خوافی، تایبادی، جامی و نیز گویش‌های فارسی رایج در افغانستان به معنای «لاک‌پشت» استعمال می‌شود در داستان «طاووس و زاغ» در بهارستان جامی با همین معنی آمده است: «در آن نزدیکی کشفی سر در جیب مراقبت فرو برده بود

و آن مجادله و مقاوله را می‌شنود». در مثالی دیگر، «انباغ» به معنای «هَوو» آمده است. «زین قُبه که خواهران انباغی هستند، درو چار هم‌پهلو» (مینوی، ۱۳۳۳: ۳۷۴) که در گویش‌های نهبندانی، خوافی، تایبادی، جامی و فارسی رایج در افغانستان نیز به صورت «هم‌باغ» دیده می‌شود. در اینجا متون ادبی مورد نظر در این پژوهش که از آثار کهن فارسی محسوب می‌شوند و واژه‌هایی از آن‌ها در گویش‌های فارسی مرزی شرق ایران و نیز غرب افغانستان ردیابی شده‌اند اجمالاً معرفی می‌شوند:

- الابنیه عن حقایق الادویه

تألیف ابومنصور موفق بن علی هروی، یکی از متون کهن زبان فارسی دری در اواخر سده سوم یا اوایل سده چهارم هجری در موضوع داروشناسی است که با وجود گذشت قریب به هزار سال از زمان تألیف آن، با برخی گویش‌های فارسی مرزی شرق ایران و زبان گفتاری کنونی هرات پیوندهای فراوانی دارد و چون در تصحیح و تعلیق آن توجهی به بررسی تطبیقی با گویش‌های کنونی این نواحی نشده است، هنوز نکته‌های مبهمی باقی است.

- تاریخ بیهقی (تاریخ مسعودی)

تألیف ابوالفضل بیهقی که در سده چهارم هجری با موضوع شرح تاریخ غزنویان، صفاریان و سامانیان نوشته شده است. واژه‌ها و ترکیب‌هایی که در تاریخ بیهقی به استواری آمده، هنوز در بین گویشوران اصیل نواحی مرزی شرق ایران و نیز مردم هزاره افغانستان گاه با اندک تفاوتی در همان معنی روزگار بیهقی استفاده می‌شود ولی در فارسی معیار از کاربرد افتاده است.

- کشف الاسرار و عدّه‌الابرار

کشف الاسرار از متون معتبر عرفانی و ادبی در سده پنجم هجری است که در آن، رشیدالدین ابوالفضل میبیدی شاگرد خواجه عبدا... انصاری به گسترش تفسیر استادش پرداخته است. میان این تفسیر و طبقات الصوفیه، پیوندهای استواری در زبان و لغت موجود است. نگرشی مختصر به این متن با توجه به فارسی رایج در مناطق مرزی شرق ایران و حتی گویش هروی، روشنگر نکات تازه‌ای خواهد بود.

- طبقات الصوفیه

یکی از متون عرفانی کهن فارسی که ارتباط نزدیکی با زبان گفتاری ساکنان مناطق مرزی شرق ایران و نیز گویش امروز مردم هرات دارد، طبقات الصوفیه اثر خواجه عبدالله انصاری هروی است که ظاهراً اندکی پس از درگذشت پیر هرات (سده پنجم هجری) به همت یکی از شاگردان وی در قالب امالی (روایت) خواجه عبدا... تدوین شده است. واژه‌ها و ترکیبات این کتاب با گویش مردمان نقاط مرزی شرق ایران و افغانستان پس از قریب

به یک‌هزار سال به خوبی قابل مقایسه است؛ هرچند که به نظر می‌رسد زبان این کتاب در همان روزگاران نیز حتی برای آشنایان و نویسندگان به زبان فارسی دری (دربار ایران) غریب بوده و همین دشواری باعث تألیف نفحات‌الانس شده است. جامی در مقدمهٔ نفحات‌الانس در مورد طبقات‌الصوفیه می‌نویسد: «... اما چون به زبان هروی قدیم که در آن عهد معهود بوده، وقوع یافته و به تصحیف و تحریف نویسندگان به جایی رسیده که در بسیاری از مواضع، فهم مقصود به سهولت دست نمی‌دهد» (جامی، ۱۳۷۰: ۲)، جامی به تحریر مجدد این کتاب پرداخته و آن را به زبان معیار سدهٔ نهم هجری نزدیک ساخته و البته اضافاتی نیز خود بر آن افزوده است. لازم به ذکر است جامی هر جا به واژه‌ای غریب در طبقات‌الصوفیه بر می‌خورد که امکان وضع معادل دقیق نداشت، آن را حذف می‌کرد و یا گاه بدون رعایت تناسب دقیق معنی در ارتباط با واژهٔ اصلی، معادلی که فهم جمله را آسان سازد، به جای آن می‌نهاده است.

– ارشادالزراعه

از اوایل سدهٔ دهم هجری (سال ۹۲۱ قمری) کتاب ارشادالزراعه در موضوعات زراعت و کشاورزی توسط قاسم‌بن‌یوسف ابونصری هروی به رشتهٔ تحریر درآمده که بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات زبان گفتاری مردمان مناطق شرقی ایران و نیز گویش هرات را به همان صورتی ارائه کرده است که در آن روزگار تلفظ می‌شد. این اثر یک مقدمه و هشت روضه (فصل) دارد. مؤلف در مقدمهٔ کتاب که پیش‌درآمدی مناسب برای ورود به روضه هاست، سعی کرده تبحر خود را در رعایت انواع تکلف‌های زبانی و ادبی نشان دهد، اما نثر روضه‌ها تا حد زیادی صورت نوشتاری گفتارهای کشاورزان و باغداران هرات است و در آن تعداد قابل توجهی واژه و اصطلاح دیده می‌شود که در فرهنگ‌های فارسی ثبت نشده‌اند. ابونصری که خود مردی اهل علم و فضل بوده ولی از کشاورزی اطلاع تخصصی نداشت، ظاهراً به کشاورزان باتجربهٔ هرات مراجعه می‌نمود و موارد متعدد فن کشاورزی را از آنان می‌پرسیده و هر چه می‌گفته‌اند، می‌نوشته و سپس صحت مطالب را نیز از افراد ورزیده‌تر تحقیق و تفحص می‌کرد. لذا متن ارشادالزراعه در واقع امالی (روایت) کشاورزان مناطق هرات در سدهٔ نهم تلقی می‌شود.

۲. پیشینهٔ پژوهش

در مورد بررسی واژگانی گویش‌های مورد نظر در این پژوهش می‌توان به آثاری اشاره کرد که در ادامه می‌آیند. در باب گویش بیرجندی، رضایی (۱۳۷۳) در کتاب *واژه‌نامهٔ گویش بیرجند*، بیش از پانزده هزار واژه، نام، ترکیب و اصطلاح به گویش مزبور را گردآوری کرده است. نویسنده در این اثر، نام کوه‌ها، رودها و آبادی‌های بیرجند و بخش‌های پنج‌گانهٔ آن را به صورت پیوستی بر واژه‌نامه افزوده است. همچنین رسته‌مقدم (۱۳۹۳) به بررسی رابطه میان برخی متغیرهای دستوری، واژگانی و کلامی با جنسیت و طبقهٔ اجتماعی در شهرستان بیرجند پرداخته است. حاجی‌آبادی (۱۳۹۳) به بررسی چشم‌انداز گویش بیرجندی با در نظر گرفتن مخاطرات رونق کاربرد آن با

عنایت به مؤلفه‌های مطرح در جامعه‌شناسی زبان پرداخته است. به علاوه، محمودی (۱۳۹۵) به بررسی تفاوت بین نسلی در کاربرد گویش بیرجندی بر اساس ملاحظات مطرح در جامعه‌شناسی زبان پرداخته است.

در مورد گویش قاینی، زمردیان (۱۳۸۵) به انتشار *واژه‌نامه گویش قاین* در فرهنگستان زبان و ادب و فارسی اقدام کرد که در آن اهم واژه‌های رایج در گویش مردم قاین فهرست شده است. درباره گویش نهبندان، محمودی (۱۳۹۶) کتابی را با عنوان *فرهنگ گویشی مردم نهبندان* به چاپ رساند و مالکی (۱۳۹۹) به تنظیم و تدوین *واژه‌نامه گویش شوسف* از توابع شهرستان نهبندان پرداخته است. در مورد گویش خوافی، ساعدی (۱۳۹۰) *فرهنگ تلفظ واژگان و اصطلاحات در گویش مردم ولایت خواف* را منتشر و فهرستی از واژه‌های محلی این گویش را معرفی کرد.

در خصوص گویش تایبادی، زنگنه (۱۳۸۴) با بررسی و مقایسه صد صورت زبانی در گونه‌های غالب شهرهای *تایباد و هرات*، به ترسیم مرزهای گویشی این مناطق در کنار برخی مطالعات گویشی دیگر پرداخت. همچنین مودودی و تیموری (۱۳۸۴) *گزیده‌ای از ادبیات شفاهی تایباد* را منتشر و برخی از واژه‌های محلی تایباد را فهرست کردند. خدادادی و طاهری (۱۳۹۹) نیز به پژوهشی در تحولات صوری و معنایی چند واژه از تاریخ بیهقی در گویش محلی شهرستان تایباد پرداخته‌اند.

در مورد گویش جامی الیاسی (۱۳۶۹) به بررسی گسترش جغرافیایی ترسیم اطلس زبانی صد صورت زبانی در حفاصل شهر تربت جام و شهر مشهد پرداخت و به جنبه‌هایی از ویژگی‌های گویش جامی اشاره کرد. همچنین جامی‌الاحمدی (۱۳۸۹) به بررسی ویژگی‌های گویش تربت جام در نثر شیخ احمد جامی (با محوریت کتاب *انیس‌التائبین*) پرداخته است. به علاوه ایلنت (۱۳۹۷) به تهیه و تنظیم *واژه‌نامه توصیفی گویش تربت جام* پرداخت. در خصوص بررسی واژگانی گویش‌های فارسی افغانستان (کابلی، هروی، تاجیکی و هزارگی) آثار زیر قابل ذکر است: در باب معرفی واژه‌های فارسی رایج در سرزمین افغانستان افغانی‌نویس (۱۳۶۹) *لغات عامیانه فارسی افغانستان* را منتشر کرد. فکرت (۱۳۷۶) نیز در *فارسی هروی (زبان گفتاری هرات)* ضمن مرور بسیار اجمالی بر چند ویژگی صرفی و نحوی گویش هرات، تمرکز اصلی خود را بر ارائه واژه‌های هروی معطوف داشته است. جهانبخش (۱۳۷۷) نگاهی به *لغات عامیانه فارسی در افغانستان* دارد. علاوه بر این آثار، محمدجان شکوری و همکاران (۱۳۸۵) *فرهنگ دوجلدی فارسی تاجیکی* را منتشر کرد که در آن اغلب واژه‌های مردم تاجیک افغانستان و تاجیکستان فهرست شده‌اند.

افضلی (۱۳۹۰) نیز کتابی با عنوان *آشنایی با واژگان فارسی دری* با حمایت انجمن دوستی ایران و افغانستان منتشر نمود. درباره واژه‌های فارسی رایج در افغانستان، انوشه و خدابنده‌لو (۱۳۹۱) نیز *فارسی ناشنیده* را منتشر کردند. رحمتی (۱۳۹۱) نیز به تدوین و تنظیم *واژه‌نامه گویش هزاره‌های تربت جام* پرداخته است. شمشیرگرها (۱۳۹۲) به بررسی ویژگی‌های زبانی طبقات‌الصوفیه *خواجه عبدا... انصاری* با نگاهی به دیگر آثار منشور نوشته شده قرون چهار تا نه هجری در حوزه هرات پرداخته است. شمشیرگرها (۱۳۹۶) به بررسی واژه‌های غریب و نادر

گونه هروی کهن و کاربرد آنها در گویش معاصر هرات نیز پرداخته است. جهان‌دیده (۱۴۰۰) نیز نقش وام‌واژه‌ها در گویش هزارگی از طریق گفتمان‌کاوی در زمان ملکه بامیان را بر اساس الگوی فن‌لیوون بررسی می‌کند.

۳. روش پژوهش

این مطالعه در حاشیه یک پژوهش میدانی در زمینه بررسی تطبیقی گویش‌های مرز شرقی ایران انجام شده است. برای اثبات رواج بعضی واژه‌های فارسی مندرج در متون ادبی منتخب در برخی از گویش‌های خراسان بزرگ و گویش‌های فارسی غرب افغانستان، پژوهنده ضمن مراجعه به متون منتخب ادب فارسی، واژه‌های مورد نظر را یادداشت کرده و در ادامه آن‌ها را با گویشوران بومی به بحث می‌گذارد. تعداد گویشوران در هر کدام از گویش‌های مورد نظر در شرق ایران ۵ نفر کم‌سواد با سن بالای ۶۰ سال است در حالی که سن مصاحبه‌شوندگان در گویش‌های فارسی افغانستان به دلیل این‌که اغلب از دانشجویان بین‌الملل دانشگاه بیرجند هستند، به حدود ۳۰ سال محدود شده است. در مواردی، شم زبانی پژوهنده که گویشور بیرجندی است نیز یاری‌گر او بوده است. در نهایت ۶۰ نمونه از موارد منتخب به ترتیب حروف الفبای فارسی همراه با معنای آن به همراه درج شاهد مثال مربوط و نیز اشاره به محل کاربرد فعلی آن در شهرهای خراسان بزرگ، مدخل شد.

متاسفانه با وجود قرابت واژگانی میان ساکنان دو سوی مرز کشورمان و جمهوری افغانستان تاکنون نقشه‌گویی وجود ندارد که در آن مرزهای گویش‌های فارسی شرق ایران و غرب افغانستان مشخص شده باشد. لذا روش انجام پژوهش حاضر میدانی - کتابخانه‌ای است و برای مزید اطمینان آثاری که به بررسی واژه‌های گویشی مرز شرقی ایران و نیز گویش‌های فارسی افغانستان پرداخته نیز بازبینی شده‌اند. داده‌های پیکره پژوهش به ترتیب الفبا تنظیم و با الگوی آوانویسی IPA معرفی شده‌اند.

۴. تحلیل داده‌ها

در ادامه فهرستی از واژه‌های مندرج در متون ادبی کهن فارسی با ارجاع‌های لازم استخراج شده است که همراه با میزان کاربرد هر یک در گویش‌های مورد نظر ارائه می‌شوند.

- **آبدست** *ʔab dæst*: وضو. «به زمستان سرد آبدست تمام کند» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۶۲). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.

- **آفتاب زرد** *ʔaftab zærd*: نزدیک غروب. «روزی نزدیک نماز شام رسیده بود، آفتاب زردی ... تا آفتاب زرد بیگاه مهمان در رسید» (انصاری هروی، طبقات‌الصوفیه، ۱۳۴۱، ص ۵۲۸). متداول در گویش‌های تایبادی و فارسی افغانستان.

- **آویزش** *ʔaviz-eʃ*: جنگ، نبرد. «هر دو لشکر به جنگ مشغول شدند و آویزش بود که خوارزمشاه گفت در مدت عمر چنین یاد ندارد» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.

- اسپست *sepest*: یونجه. «رطب اسپست را گویند». هنوز هم در هرات به یونجه، «سبست» می‌گویند (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۱۶۴ و ابونصری، ارشادالزراعه، ۱۳۵۶، ص ۲۵۳). متداول در گویش‌های نهبندانی^۱، بیرجندی، قاینی، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- آستره *postore*: آلتی است که بدان سر تراشند. «هرچه داشت پاک بستند پس پوستش بکشیدند چون آستره حجام بر آن رسید گذشته شد» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳، ص ۶۰۲). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.
- آشناو *peftow*: شتاب. «به عقوبت نشتاوی» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۴۲۱). متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- آفگار *æfgar*: زمین‌گیر. البته در گویش مردم هزاره به معنی زخمی و خون‌آلوده است. «هر چند به ساحل- الحیات رسیده است و آفگار بماند ...» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳، ص ۲۴۵). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.
- آندر *pender*: ناننی. «دختر آندر شما که در کناره‌های شما اند» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۴۵۵). متداول در گویش‌های نهبندانی، بیرجندی، قاینی، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- بارو *baru*: دیوار شهر، باره. «میان آن دو قوم دیواری زند- بارویی- بر آن باروی دری بود، آندرون آن باروی بهشت و بیرون آن باروی دوزخ» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۴۷۴). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.
- بازجست *baz-dʒost*: تحقیق و پژوهش. «چون بازجستی نبود کار و حال او (حسنک) را انتقام‌ها و تشقی‌ها رفت» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.
- بازراندن *baz-ran-d-æn*: بیان کردن، گزارش دادن، گفتن، بازگفتن، صحبت کردن. «ظاهر باب باز می- راند و باز می نمود تا هزار هزار درم بیرون آمد که ابوسعید را هست و شانزده هزار هزار درم است که بر وی حاصل است و هیچ جای پیدا نیست» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳). «مظفر حاکم ندیم را بخواند و آنچه رفته بود با وی باز راند» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳). «این سخن با وی بازراند و مثال‌ها بداد و گفت: البته نباید گفت که سلطان از آن آگاهی دارد» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳). «رقت بمن انداخت و مضمون آن باز راند» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.
- بَجول / بژول *bædzul*: استخوان قوزک پا، قاب. «تا هر دو بژول» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۳۰). متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی^۲ و فارسی افغانستان.

^۱ در این گویش به صورت *sepest* تلفظ می‌شود.

^۲ در این گویش به صورت *bædzul* تلفظ می‌شود.

- **بَنگ** bæng: در گویش هرات به معنای شاهدانه است. «بَنگ ... همه جنس‌هاش مستی آرد و بی‌توان گرداند.» «... بیخی دوایی است معربش بِنج است» (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۱۶۵). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان از جمله تاجیکی^۱.
- **پای‌افزار** pow zar: کفش. «عمران پای‌افزار خواست» (انصاری‌هروی، طبقات‌الصوفیه، ۱۳۴۱، ص ۵۳۰). متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی و فارسی افغانستان.
- **پای‌تاوه** pæj tæve: پارچه کلفت و باریکی که دور مچ و ساق پا پیچند. «وقتی در مسجد شهر پای‌تاوه خواست» (انصاری‌هروی، طبقات‌الصوفیه، ۱۳۴۱، ص ۱۲۳)؛ هر چند جامی آن را پای‌تابه گفته و اکنون در گویش‌های مرزی خراسان پاتابه گویند. مثلی هم هست که: اطلس کهنه شه (شود)، پاتاوه نمی‌شه (نمی‌شود) (جامی، نفحات‌الانس، ۱۳۷۰، ص ۶۹). متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان^۲.
- **پُل** pol: تیر، چوب بلند و ضخیم. «گوئی پل‌هایی‌اند با دیوارهٔ نهاده» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۱۱۱). متداول در گویش‌های جامی، خوافی و فارسی افغانستان.
- **پَلاس** pælas: نوعی فرش پشمین. «... قماش‌خانه را چون پلاس و جوال ...» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۴۳۸). متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی، جامی^۳، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- **پلیته** pælitæ: فتیله. «رعاف باز گیرد، چون پلیته‌ای اندرو نهند» (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۵۰). «خوف بر مثال آتش است و رجا بر مثال روغن و ایمان بر مثال پلیته» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۳۴۶). متداول در گویش‌های خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان^۴.
- **تاوان** tævo: تابان. «تو آفتاب صفوت بر من تاوان». تاویدن به‌جای تابیدن معمول است (انصاری‌هروی، طبقات‌الصوفیه، ۱۳۴۱، ص ۱۴۷). «بر تاویدن دوزخ» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۲۷۷). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.
- **جَنگری** dzæn-gær-i: جنگجو، بهانه‌جو. «شیخ‌الاسلام گفت ... نقار نه جَنگری را گویند» (جامی، ۱۳۷۰ نفحات‌الانس، صص ۷۵ و ۱۵۳). متداول در گویش‌های نهبندانی، بیرجندی، قاینی، تایبادی و فارسی افغانستان.

^۱ در این گویش به‌صورت mæng تلفظ می‌شود.

^۲ در گویش‌های جامی، خوافی و تایبادی به‌صورت pej tævæ و در فارسی افغانستان به‌صورت pæj tawæ تلفظ می‌شود.

^۳ در این گویش به‌صورت peles تلفظ می‌شود.

^۴ در گویش‌های نهبندانی، بیرجندی، قاینی و جامی به‌صورت fælitte تلفظ می‌شود.

- جهیدن^۱ dʒæh-id-æn: فرار کردن. «دوزخ را فرمان دهند تا سیاست خویش آشکار کند، هیچ کس از مکلفان از او نجهد» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۱۱). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.
- چاشت tʃaʃt: نیمروز، حوالی ظهر، پیش از ظهر، نهار (ابونصری، ارشادالزراعه، ۱۳۵۶، صص ۲۱۶ و ۲۷۸). «هر که را چاشت آشنایی دادند، امیدواریم که شام آموزش به وی رسانند» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۴۸۹). متداول در گویش‌های جامی، خوافی و فارسی افغانستان.
- چَم tʃæm: هنجار، قاعده. «جهضم را پسری رسید نه به چَم» (انصاری‌هروی، طبقات‌الصوفیه، ۱۳۴۱، ص ۵۱۵). جامی نیز هنجار معنی کرده است. «سخن به چَم گویند» (جامی، نفحات‌الانس، ۱۳۷۰، ص ۲۷۹ و میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۴۲۰). چَم در هرات هم به کار می‌رود، مانند: این نردبان بی چَم است؛ یعنی بالا رفتن از آن دشوار و خطرناک است. متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی، جامی، خوافی و فارسی افغانستان.
- خاگینه xæɣine: غذایی مانند ککو که با تخم‌مرغ تهیه می‌شود. «به خانه خاگینه خورده است» (انصاری-هروی، طبقات‌الصوفیه، ۱۳۴۱، ص ۶۸ و جامی، نفحات‌الانس، ۱۳۷۰، ص ۳۸). جامی با توجه به دقت در صحت ترکیب لغوی کلمه، آن را xigine ساخته است. متداول در گویش‌های بیرجندی و فارسی افغانستان.
- خُردکان^۲ xord-æk-an: به معنی خردان. «بال‌های مرغان مسَمَن باشد از خُردکان» (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۲۹۴). در گویش‌های جامی و تایبادی و نهبندانی هم دیده می‌شود. متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.
- خَسْتِه xæst-e: هسته. «به ایشان پوست خست خرما نیست» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۱۷۰). متداول در گویش‌های نهبندانی، بیرجندی، قاینی^۳، خوافی^۴، تایبادی و فارسی افغانستان.
- خُسُر xosor: پدرزن و پدرشوهر. «بواسحاق که وی خُسُر بوعباس بود، بسیار مردم گرد ...» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳، ص ۱۱۱۲). متداول در گویش‌های نهبندانی، بیرجندی، قاینی، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- خَط xæt: نوشته. در گفتار مردم مترادف با نامه است. «بدین خط بدادند و فرمان بیرون آمد که ایشان را به حرس باید برد ...» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳، ص ۲۱۲). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.

^۱ در گویش‌های قاینی به صورت be-dʒest-æ، در جامی به صورت dʒest-æn، در خوافی به صورت dʒæst-æn و در تایبادی به صورت dʒist-æn تلفظ می‌شود.

^۲ در گویش‌های نهبندانی و تایبادی به صورت xurtækek، در جامی به صورت xortekek و در خوافی و فارسی افغانستان به صورت xurd به کار می‌رود.

^۳ در این گویش به صورت ʔeste تلفظ می‌شود.

^۴ در این گویش به صورت ʔæstæ تلفظ می‌شود.

- **خَلا** xæla: مستراح، مبرز. «چون در رسید با حفص و اصحاب، خَلاها پاک همی کردند» (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۱۰۰). متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی، خوافی، تایبادی^۱ و فارسی افغانستان.
- **خَلْفَه** xolfe: نوعی گیاه دارویی. «قلاع را ... و خَلفه و درد جگر را ... نیک باشد» (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۲۲۰). متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان^۲. خلفه نوعی اسهال معده معنی شده، اما با توجه به قلاع و درد جگر که با خلفه یاد شده، بسیار محتمل است که این همان خلفه به معنی آبله و تاول باشد که هنوز در گویش‌ها مرزی خراسان به کار می‌رود^۳.
- **خَلِیْتَه** (خریطه) xælitæ: کیسه‌ای از پوست و مانند آن که در آن چیزی کرده دهن آن بندند. «رسول برخاست و نامه در خریطه دیبای سیاه، پیش تخت برد و به دست امیر داد و باز گشت (بییهقی، تاریخ بییهقی، ۱۳۷۳). «و نماز دیگر آن روز صلتی از آن وی رسول دار برد ... و پنجاه پارچه جامه نابریده مرتفع و از عود و مشک و کافور چند خریطه دستوری داد تا برود» (بییهقی، تاریخ بییهقی، ۱۳۷۳). «سوری با فطانت طبع و دلیری او بر ظلم گوید: ای دواتی، خریطه کاغذ حاضر کن ...» (بییهقی، تاریخ بییهقی، ۱۳۷۳). متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- **خُورسو** xorsu^۴: مادرزن. «خورسوان شما؛ یعنی مادران زنان شما» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۴۵۵). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان و با تغییر تلفظ در سایر گویش‌های خراسانی مورد نظر.
- **راست کردن** ras kerd-æn: مرتب کردن. «کار ایشان باز ساخت و راست کرد» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۱۷۳). متداول در گویش‌های خوافی و فارسی افغانستان.
- **سپَرز** sæporz: طحال. «پنج انگشت علت‌های سپَرز را سود کند» (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۵۷). متداول در گویش‌های بیرجندی^۵، قاینی، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- **ستام** setam: ساخت و یراق زین اسب «رسول دار بُرد دویست هزار درم و اسبی با ستام زر و پنجاه پارچه جامه نابریده» (بییهقی، تاریخ بییهقی، ۱۳۷۳، ص ۴۴). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.
- **سُراچه** sora-ʃjæ: خانه کوچک، کاخ کوچک. «سرایی بدان نیکویی و چندین سرایچه و میدان‌ها چنان است که هست» (بییهقی، تاریخ بییهقی، ۱۳۷۳، ص ۹۹). متداول در گویش‌های بیرجندی و فارسی افغانستان.

^۱ در این گویش به صورت xelæ تلفظ می‌شود.

^۲ در این گویش به صورت xurfæ تلفظ می‌شود.

^۳ در گویش‌های بیرجندی به صورت holve، جامی به صورت xofle، در خوافی به صورت qofle، در تایبادی به صورت xofle و در فارسی افغانستان به صورت xolfe تلفظ می‌شود.

^۴ در گویش‌های بیرجندی و قاینی به صورت xæf، در نهبندان و خوافی به صورت xof و در جامی و تایبادی به صورت xofu تلفظ می‌شود.

^۵ در گویش‌های بیرجندی، قاینی و جامی به صورت ?esporz و در خوافی به صورت sæborz تلفظ می‌شود.

- شمله / شَمَل *fæmlæ*: پارچه، دستار. «شمله کهنه نهاده بود ...» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۳۳۰). متداول در گویش‌های بیرجندی^۱ و فارسی افغانستان.
- شناختن *fɛnaxt-æn*: فهمیدن، دانستن. «بنده غریب است میان این قوم و رسم این خدمت نمی‌شناسد» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.
- طَرکست^۲ *tærækk-æs*: نام‌آوا، صدای برخورد دو چیز. «شبی آواز طَرکست آمد، ... گفت: ... چه بود؟ ... گفت: ... باقلی خشک می‌خورم» (انصاری‌هروی، طبقات‌الصوفیه، ۱۳۴۱، ص ۴۶۷ و جامی، نجات‌الانس، ۱۳۷۰، ص ۲۵۴).
- غُند^۳ *qond*: گرد، جمع و جور. «گرد و غوند» (ابونصری، ارشادالزراعه، ۱۳۵۶، ص ۲۷۷).
- فروگرفتن *furū gereft-æn*: دستگیر کردن. «و امیر دیگر روز بار نداد و ساخته بود تا ارباق را فرو گرفته آید» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.
- قرطه / گَرته *korti*: جامه، کت. «یکی قرطه جفا پوشیده» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۴۳۴). متداول در گویش‌های جامی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- کاژ *kadz*: سقف. «تا فرو کشد رسنی از کاژ» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۹۹، ص ۳۹۱). متداول در گویش‌های بیرجندی^۴، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- کالیوه *kælawæ*: آشفته و پریشان‌احوال، کلاف‌نخ. «سُداب^۵ ... آن لرز که با کالیوی بود، ببرد» (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۱۸۳). متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- کَرک *kærræk*: بلدرچین، مرغ خانگی، ماکیان. «و کرکی فربه بپزند» (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۲۶۷). متداول در گویش‌های نهمندانی، بیرجندی، قاینی، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- کَش *kæʃ*: به معنی کنج ران و تهیگاه است. «توتیا ... بوی کش ببرد» (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۸۲). متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی، خوافی و فارسی افغانستان.
- گر *gær*: جرب، کچلی که به صورت *gærg* هنوز باقی است. «و جرمش گر و نمش و کلفت ببرد» (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۱۰۶). متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.

^۱ در این گویش به صورت *fæmæl-ik* تلفظ می‌شود.

^۲ در گویش‌های بیرجندی به صورت *tærq-æst*، در قاینی به صورت *terq-æs*، در جامی به صورت *tærq*، در خوافی به صورت *tæræqq-æs*، در تایبادی به صورت *tereqq-æs* و در فارسی افغانستان به صورت *tæreq* تلفظ می‌شود.

^۳ در گویش‌های خوافی به صورت *qondælæ* و در فارسی افغانستان به صورت *qundʒ* و *buqund* تلفظ می‌شود.

^۴ در این گویش به صورت *kaz* تلفظ می‌شود.

^۵ نوعی داروی گیاهی از تیره مرکبات.

- گندا gænd-æ: گنده، متعفن. «جوی‌ها است از آب نه گندا» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۱۷۵). متداول در گویش‌های تایبادی و فارسی افغانستان.
- گنگ^۱ gong: لال. «آوازش گنگ شود» (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۲۶۷). متداول در گویش‌های جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- لاش^۲ laʃ: چیدن آخرین محصول فالیز. «همه یافت‌ها در یافت دوستی لاش است» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۳۹۸). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.
- لته lættæ: تکه پارچه، کهنه. «پیوسته لت داشتی در دست، روستره بر میان آن بسته» (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۲۸۳، جامی، نفحات‌الانس، ۱۳۷۰، ص ۱۳۶ و ابونصری، ارشادالزراعه، ۱۳۵۶، ص ۲۷۳). متداول در گویش‌های جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.^۳
- مالش دادن mal-ef dad-æn: تنبیه، عذاب، شکنجه، گوشمال. «سلطان محمود پدر من است و من نمی توانم دید که بادی تیز بر وی وزد و مالش‌های وی مرا خوش است» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳). «هر روزی سوی ما پیغام بود کم و بیش به عتاب و مالش» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳). «و اگر حرمت روان پدرم نبودی ترا مالشی سخت تمام رسیدی» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳). «و اگر عفو ارزانی ندارد، حصیری را مالشی فرماید» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳). متداول در گویش‌های فارسی افغانستان.
- مردن / گشتن (چراغ) mord-æn: خاموش شدن. «باران می‌آمد و چراغ بمرده بود» (هروی، الابنیه، ۱۳۴۶، ص ۴۵۷ و جامی، نفحات‌الانس، ۱۳۷۰، ص ۲۴۲). متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- مگل mægæl: قورباغه. «و مگلان = ضفادع» (میبدی، کشف‌الاسرار، ۱۳۳۹، ص ۷۰۵). متداول در گویش‌های بیرجندی، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- نسر næsær: سمتی که آفتاب نتابد (ابونصری، ارشادالزراعه، ۱۳۵۶، صص ۱۲۷ و ۱۷۳). متداول در گویش‌های بیرجندی، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.
- وریا / برپای vær-pa: ایستاده. «مرده بر پای بماند، یک‌سال و برپای بپوسید» (انصاری هروی، طبقات‌الصوفیه، ۱۳۴۱، ص ۷۷ و جامی، نفحات‌الانس، ۱۳۷۰، ص ۴۹). متداول در گویش‌های بیرجندی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.

^۱ در گویش‌های نهبندانی، بیرجندی و قاینی به صورت gongælas تلفظ می‌شود.

^۲ در گویش‌های جامی به صورت læf-i و tæ lowf-i، در خوافی به صورت tæh læf-i و در تایبادی به صورت lowf-i- و tæ læf- تلفظ می‌شود.

^۳ در این گویش به صورت læxtæ تلفظ می‌شود.

– **وَرْدَ کَرْدَن** *vær-ræd kerd-æn*: کاری را به صورت مکرر و مداوم انجام دادن و ترک نکردن. «من وَرْدَ کَرْدَم که شبانه روز باقلی خشک بخورم» (انصاری هروی، طبقات الصوفیه، ۱۳۴۱، ص ۴۶۷ و جامی، نفحات الانس، ۱۳۷۰، ص ۲۵۵). متداول در گویش‌های بیرجندی، قاینی و فارسی افغانستان.

– **یَلَه کَرْدَن** *jælæ kærd-æn*: رها کردن و فرستادن. «و اعیان و روی‌شناسان چون ندیمان و جز ایشان بیشتر بنه یله کردند و تا با حاجب آیند و تفت برفتند» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳، ص ۴۳). «ای بیچاره درویش، در پس بیمی نه و در پیش امیدی نه، چرا گریختی و مادر را یله کردی؟» (بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۷۳، ص ۲۵۸). متداول در گویش‌های نهبندانی، بیرجندی، قاینی، جامی، خوافی، تایبادی و فارسی افغانستان.

۵. نتیجه‌گیری

در گنجینه غنی واژه‌های گویشی خراسانی، هنوز واژه‌های کهنی یافت می‌شود که اکنون در فارسی معیار از استعمال افتاده‌اند ولی کاربرد گویشی آن در کلام فارسی‌زبانان مرز شرقی ایران یا غرب افغانستان همچنان معمول است. بسیاری از این واژه‌ها و ترکیب‌ها در متون کهن فارسی به ویژه متون قرون نخستین هجری، چون قرآن قدس، ترجمه تفسیر طبری، تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر کمبریج، سفرنامه ناصر خسرو، تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه به کار رفته‌اند (نظریان، ۱۳۷۲: ۲۹-۳۰). شناخت این واژه‌ها در گویش‌های خراسانی، مشکل درک برخی از متون کهن فارسی دری را برطرف می‌سازد (زمردیان، ۱۳۸۸: ۱۹۹).

پیش‌تر در این زمینه، زبان‌شناسان بومی دیگری نیز نمونه‌های معدودی را با هدف نمایاندن بقایای واژه‌های اصیل فارسی در گویش‌های خراسانی ارائه کرده‌اند. مثلاً واژه سُمَارُوق / سُمَارُوق somaruq در گویش‌های موجود در طول نوار مرزی شرق ایران چون نهبندانی، بیرجندی، قاینی خوافی، تایبادی، جامی و فارسی رایج در افغانستان به معنای «چارچ خوراکی» است. این واژه در تاریخ بلعمی نیز عیناً به کار رفته است: «ملک هر سال به وقت بهار، به دشت بیرون رفتی و آنجا خیمه زدی تا تموز آنجا بودی و زین چیزا که بر زمین روید کستخ و سماروغ چیدندی» (زمردیان، ۱۳۸۲: ۵۳؛ رضایی، ۱۳۷۳: ۲۸۹). همچنین در قصص الانبیا «مُرْدَه» به صورت «مورده» نوشته شده است و «أَجْر» به صورت «آجور»: «بنای آن تمام از سنگ و آجور است. روی آجورها تمام کاشی کاری شده است». در گویش فعلی قوم هزاره در افغانستان که تعدادی از آنان در مرزهای ایران نیز ساکن هستند یا در نیم قرن اخیر به صورت مهاجر به ایران وارد شده‌اند به صورت *murd-æ* دیده می‌شود. (خاوری، ۱۳۸۵، ۲۴۵). در حال حاضر گویش‌های مختلفی از فارسی در افغانستان متداول است که از آن جمله می‌توان به تاجیکی، هراتی، کابلی و هزارگی اشاره کرد. گویش فارسی متداول در هرات، بادغیس و فراه که با عنوان لهجه هراتی شناخته می‌شوند به گویش فارسی‌زبانان مرزنشین شرق ایران که در بخش‌هایی از استان‌های خراسان رضوی و جنوبی ساکن هستند، شباهت زیادی دارد. شاید بتوان گویش هروی را به لحاظ جغرافیایی، نقطه کانونی گویش‌های تاجیکی، کابلی و خراسانی تلقی کرد. دیدیم که رساله داروشناسی *الانبیه عن حقایق الادویه*، متن

عرفانی طبقات‌الصوفیه و تفسیر عرفانی و ادبی کشف‌الاسرار و عده‌الابرار و نیز کتاب معتبر ارشاد‌الزراعه در کشاورزی، از متون شاخصی هستند که به گویش هروی تحریر شده بودند و بیش از نیمی از واژه‌های گویشی معرفی شده از آثار ادبی مزبور در گویش‌های فارسی افغانستان قابل ردیابی بودند.

امروز اگر بخواهیم همه توانایی‌های زبان فارسی را در مسیر استحکام فرهنگی و رویارویی جدی با هجوم واژه‌ها و مفاهیم بیگانه در نظر مجسم کنیم، باید به قلمرو زبان فارسی - فارغ از مرزهای جغرافیایی ایران - بیندیشیم و در آن میان، زبان دری رایج در بخش‌هایی از افغانستان و تاجیکستان به عنوان دو گنجینه از واژه‌های اصیل فارسی، مستلزم توجه ویژه هستند؛ چراکه زبان دری رایج در افغانستان نسبت به فارسی معمول در ایران، از واژه‌های فارسی سره سرشار بوده و لذا بررسی تطبیقی - واژگانی زبان فارسی در دو سوی مرز برای نهادهایی چون فرهنگستان زبان و ادب فارسی که با موضوع واژه‌سازی و معادل‌گزینی مرتبط می‌باشد، راهگشا است.

از آنچه گذشت این واقعیت نمایان است که بررسی زبان‌های محلی می‌تواند بسیاری از مشکلات فقه‌اللغوی و بعضاً دستوری زبان فارسی را مرتفع کند و مجموعه واژگان آن‌ها در ساخت واژه‌های جدید مورد استفاده قرار گیرد. همچنین با بهره‌گیری از دستور و مجموعه واژه‌های آن‌ها می‌توان بسیاری از نکات مبهم متون کهن فارسی دری را برطرف کرد، زیرا در حقیقت این گویش‌ها ادامه زبانی است که در متون قدیم فارسی دری به کار رفته است.

منابع

- ابونصری، قاسم‌بن یوسف (۱۳۵۶). *ارشاد‌الزراعه*. به کوشش محمد مشیری، تهران، امیرکبیر.
- افضلی، محمد ادریس (۱۳۹۰). *آشنایی با واژگان فارسی دری*، با حمایت انجمن دوستی ایران و افغانستان. تهران: نسیم بخارا.
- افغانی‌نویس، عبدا... (۱۳۶۹). *لغات عامیانه فارسی افغانستان*. مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ.
- انصاری هروی، عبدا... (۱۳۴۱). *طبقات‌الصوفیه*. به تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل.
- انوشه، حسن و غلامرضا خدابنده‌لو (۱۳۹۱). *فارسی ناشنیده*. تهران: قطره.
- ایلنت، علی (۱۳۹۷). *واژه‌نامه توصیفی گویش تربت جام*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد ایران‌شناسی. تهران: دانشگاه تهران.
- الیاسی، محمود (۱۳۶۹). *بررسی گسترش جغرافیایی ترسیم اطلس زبانی صد صورت زبانی در حدفاصل شهر تربت جام و شهر مشهد*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۳). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۷۰). *نفحات‌الانس من حضرات‌القدس*. به کوشش محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
- جهانبخش، جويا (۱۳۷۷). *نگاهی به لغات عامیانه فارسی در افغانستان*. آینه پژوهش، (۵۱)، صص. ۲۶-۳۲.
- جهان‌دیده، محمدهادی (۱۴۰۰). *نقش وام‌واژه‌ها در گویش هزارگی از طریق گفت‌مان‌کاوی در رمان ملکه بامیان بر اساس الگوی فن‌لیوون*. زبان‌شناسی گویش‌های ایرانی، ۶ (۱)، صص. ۱۵۳-۱۸۷.
- حاجی‌آبادی، نرگس (۱۳۹۳). *گویش بیرجند: بقا یا زوال*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. بیرجند: دانشگاه بیرجند.
- خاوری، محمدتقی (۱۳۸۵). *مردم هزاره و خراسان بزرگ*. تهران: محمدابراهیم شریعتی‌افغانستانی.
- خدادادی، فضل‌... و حمید طاهری (۱۳۹۹). *پژوهشی در تحولات صوری و معنایی چند واژه از تاریخ بیهقی در گویش محلی شهرستان تایباد*. زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ۱۲ (۳)، صص. ۳۰۵-۳۲۶.

- رحمتی، شیما (۱۳۹۱). *واژه‌نامه گویش هزاره‌های تربت جام*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. مشهد: دانشگاه پیام‌نور خراسان رضوی.
- رسته‌مقدم، فائزه (۱۳۹۳). *بررسی رابطه میان برخی متغیرهای دستوری، واژگانی و کلامی با جنسیت و طبقه اجتماعی در شهرستان بیرجند*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- رضایی، جمال (۱۳۷۳). *واژه‌نامه گویش بیرجند*. تهران: روزبهان.
- رضایی‌باغبیدی، حسن (۱۳۸۸). *تاریخ زبان‌های ایرانی*. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- زمردیان، رضا (۱۳۸۲). نقش گویش‌ها در کمک به از میان رفتن برخی ابهامات واژگانی متون کهن فارسی دری. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، (۱)، صص. ۳۹-۶۲.
- زمردیان، رضا (۱۳۸۵). *واژه‌نامه گویش قاین*. تهران: نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- زنگنه، حسینعلی (۱۳۸۴). *بررسی و مقایسه صد صورت زبانی در گونه‌های غالب شهرهای تایباد و هرات*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ساعدی، احمدقلی (۱۳۹۱). *فرهنگ تلفظ واژگان و اصطلاحات در گویش مردم ولایت خواف*. جلد ۱. مشهد: شاملو.
- شکوری، محمدجان، ولادیمیر کاپرانوف، رحیم هاشم و ناصر جان معصومی (۱۳۸۵). *فرهنگ فارسی تاجیکی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- شمشیرگرها، محبوبه (۱۳۹۲). *بررسی ویژگی‌های زبانی طبقات الصوفیه خواجه عبدا... انصاری با نگاهی به دیگر آثار منشور نوشته شده قرون چهار تا نه هجری در حوزه هرات*. پایان‌نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- شمشیرگرها، محبوبه (۱۳۹۶). *بررسی واژه‌های غریب و نادر گونه هروی کهن و کاربرد آنها در گویش معاصر هرات*. *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی (ادب پژوهشی)*، ۲ (۲)، صص. ۷۳-۹۴.
- صفا، ذبیح... (۱۳۶۳). *گنج سخن*. تهران: ققنوس.
- فکرت، محمدآصف (۱۳۷۶). *فارسی هروی (زبان گفتاری هرات)*. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- کلباسی، ایران (۱۳۸۸). *فرهنگ توصیفی گونه‌های زبانی ایران*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مالکی، سحر (۱۳۹۹). *واژه‌نامه گویش شوسف*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. مشهد: دانشگاه پیام نور خراسان رضوی.
- محمودی، ذبیح... (۱۳۹۶). *فرهنگ گویشی مردم نهبندان*. بیرجند: رزقی.
- محمودی، منصوره (۱۳۹۵). *بررسی تفاوت بین نسلی در کاربرد گویش بیرجندی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی. مشهد: دانشگاه پیام نور خراسان رضوی.
- المقدسی، محمدبن‌احمد (۱۹۶۷) *احسن‌التقاسیم فی معرفه‌الاقالیم*. چاپ دخویه، لیدن ۱۸۸۷، چاپ افسست.
- مودودی، محمدناصر و زهرا تیموری (۱۳۸۴). *گزیده‌ای از ادبیات شفاهی تایباد*. مشهد: ماه‌جان.
- میبدی، رشیدالدین فضل... (۱۳۳۱). *کشف‌الاسرار و عده‌الابرار*. به کوشش علی‌اصغر حکمت. تهران: دانشگاه تهران.
- مینوی، مجتبی (۱۳۳۳). یکی از فارسیات ابونواس. *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، ۱ (۳)، صص. ۶۲-۷۷.
- ناصر، محمدامین (۱۳۸۶). *چکیده پایان‌نامه‌های حوزه زبان و زبان‌شناسی*. ناظر علمی: محمد دبیرمقدم، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- نجفیان، آرزو (۱۳۹۱). *زبان‌ها و گویش‌های خراسان*. تهران: کتاب مرجع.
- نظریان، حسن (۱۳۷۲). *گویش‌های محلی خراسان*. بینالود. ۱ (۱)، صص. ۲۸-۳۵.
- هروی، ابومنصور (۱۳۴۶). *موفق‌بن‌علی. الابنیه عن حقایق‌الادویه*. به تصحیح احمد بهمنیار و حسین محبوبی‌اردکانی. تهران: دانشگاه تهران.
- یارشاطر، احسان (۱۳۳۶). *زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی*. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ۵ (۱ و ۲)، صص. ۴۸-۱۱.

Lazard, G. (1994) DARI, *Encyclopaedia Iranica*.